الباب الثامن و العشر من الواحد السابع فی ان من یحزن…

حضرت باب

اصلی فارسی



## **الباب الثامن و العشر من الواحد السابع** فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یأتی تسعة عشر مثقالا من الذهب ان استطاع و الا من الفضة و الا فلیستغفر الله تسعة عشر مرة الا اذا استأذن فاذن له فلا شیئ علیه و من یحبس نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یحبس و یهبط کل عمله و ما کان من المؤمنین و ان یرجع الی ما یحرم علیه فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب و ان ما ینعقد لم یکن فی البیان.

ملخص این باب آنکه خداوند عالم از سعه فضل و جود بر بندگان نهی فرموده که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان شجرۀ حقیقت که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی نمیشناسد آنرا و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده شده در مقام اذن و از اون حد مرتفع گشته

و بر ذهب و فضه بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو نماید از آنکه او را محزون ساخته زیرا که قلب مؤمن محل ظهور الله هست اگر حزنی بر او وارد آید مثل آنست که بر حروف حی وارد آمده و اگر بر حروف حی حزنی وارد آید مثل آن است که بر شجرۀ حقیقت وارد آمده و اگر بر آن وارد آید مثل آن است که بر خداوند عز و جل وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و همچنین ابعد از حزن بر آنها نبوده و بر اولوالدوائر حکم مضاعف میگردد چه در بهجت و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر بابتهاج نیاورد نفسی را محزون هم نگرداند نفسی را

و اگر نفسی نفسی را قدر ذکر شیئ حایل شود بر آن حدود الهیه وارد میآید زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند ونیست در شدت بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود واگر کسی نزدیک گردد محال اقتران او بر او دون حلال میگردد و مادامی که حایل است از اون نفس حکم حلیت بر محل اقتران بر او جاری نمیگردد و کل عمل او هبط میگردد اگر چه باعلی درجه ورع و تقوی عامل باشد واگر رجوع کند بر ما لا یحل علیه بر او از حدود الهیه در هر شهر عدد واحد از ذهب وارد میآید و اگر منعقد شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او میشود

در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد نباشید و حایل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت نشوید و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون

و ثمرۀ آن اینکه اهل بیان باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی وارد نیاورند و با او سلوک نکنند آنچه دأب ایشان است چه عبد از اول عمر تا آخر عمر در دین او مدین است و از برای لقای او عامل و میشود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون کند یا در حق او حکم حائلیت کند و حال آنکه بظاهر از همه اعلی تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض روح شود و خبر نشود ظهور را و حال آنکه شب و روز از برای اشتیاق بآن محزون بوده و متضرع بوده

واگر اولوالحکم قبل دأب خود را بعد از استماع واقعه موسی ابن جعفر - علیهما السلام - تغییر داده بودند لعل بر شجرۀ حقیقت هم یوم ظهور چون دأب نبوده وارد نمیآمد و حال آنکه چقدر بناها گذارده هر سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت و اگر مثل این بدع را بر داشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی نشده بود همین چیزهائی که بغایت بنظر خفیف میآید اعظم تر میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق مثل او اگر چه شبهه نیست که اولوالحکم بیان مواردی که وارد شده بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق مثل این موارد در رجع او واقع نشود

اگر چه بترسید از نفس ظهور که کل بشبحیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار گذاری که نفسی را محزون نکنی لعل بر نفس خود حجابی وارد آورده باشی و او را از ایمان بخداوند محتجب نموده باشی و لیکن اگر العیاذ بالله بر شجرۀ حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کلشیئ که در امکان ممکن باشد ذکر آن و همچنین شئون دیگر از دره گرفته تا ذره منتهی شود زیرا که کل شیئ باو شیئ میگردد و او اجل از اقتران بشیئ است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد اول واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد مؤخر میآید و مقدم میشود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلی میگردد از اعلایی که ایمان نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل میشود و سافل عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر میگردد و سافل سافل تر اگر تصدیق حق نکند و الله یؤید بامره من یشاء من عباده انه کان بکلشیئ علیما.

